

## سیره فرهنگی پیامبر ﷺ در برخورد با اهل کتاب با تأکید بر سوره مائده

کمال بهرامی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۱

### چکیده

خداوند متعال در قرآن کریم، پیامبر ﷺ را به عنوان الگوی حسنه معرفی نموده و همگان را به پیروی از ایشان دعوت نموده است. یکی از الگوهای رفتاری ایشان، رفتار و تعامل حضرت به عنوان آخرین فرستاده الهی با گروه‌های مختلف مردم و حتی پیروان سایر ادیان الهی و مکاتب اعتقادی، مانند بت پرستان، ستاره پرستان، یهود، نصاری، مجوس و ... است. در شهر مکه، برخورد پیامبر بیشتر با مشرکان و در شهر مدینه بیشتر با منافقان و اهل کتاب است. با توجه به شناختی که پیامبر ﷺ از هر کدام این گروه‌ها دارد، سیره فرهنگی حضرت در برخورد با آنان متفاوت خواهد بود. در این نوشتار سعی شده به شیوه توصیفی - تحلیلی سیره فرهنگی پیامبر ﷺ در برخورد با اهل کتاب بیان گردد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد حضرت علاوه بر مقابله فکری و تبیین عقاید اسلامی، مقابله عملی با ایشان نیز داشته است.

واژگان کلیدی: اهل کتاب، پیامبر اسلام ﷺ، سیره فرهنگی، نصاری، یهود.

۱. دانش‌آموخته سطح ۳ مذاهب اسلامی، مرکز تخصصی ائمه اطهار علیهم‌السلام. proman.ms@gmail.com

## مقدمه

ساکنان شبه جزیره عربستان در آستانه ظهور اسلام به دو گروه اُمیین و اهل کتاب تقسیم می شدند. اُمیین که گروه غالب بودند بت پرست بوده و از خواندن و نوشتن بهره ای نداشتند. و گروه دوم که بر دین یهود و نصاری بودند، با تورات و انجیل آشنایی داشته و خواندن و نوشتن تا حدودی در بین آنها رایج بود.

در حضور سیزده ساله پیامبر در مکه، حضرت بیشتر با اُمیین که بت پرستان بودند در ارتباط بود و بیشترین برخورد را با ایشان داشت. با ورود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه با توجه به حضور اهل کتاب و به خصوص یهود، برخوردهای پیامبر با اهل کتاب بیشتر شد. لذا در بسیاری از آیات مدنی قرآن بحث از اهل کتاب مطرح شده است. مباحثی از قبیل: طهارت اهل کتاب، غسل میت مسلمان توسط اهل کتاب، ازدواج با آنان، حقوق زن از اهل کتاب در برابر مسلمان، ذبیحه آنان و برخورد حاکم اسلامی با آنان. در مقالاتی به برخی از موارد فوق اشاره شده است از جمله این مقالات:

۱. نقد دیدگاه مفسران معاصر درباره تعامل پیامبر با اهل کتاب در مکه (امیر احمد نژاد، زهرا کلباسی اشتری، مجله پژوهش های قرآن و حدیث، سال ۴۷، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۲۰۱-۱۷۵)

۲. روابط معصومان علیهم السلام با اهل کتاب و مبانی آن. (سید فخر الدین طباطبائی، مجله تاریخ اسلام، سال ۱۵، شماره ۲ (پیاپی ۵۸)، تابستان ۱۳۹۳، ص ۲۱۶-۱۸۳)

۳. باز پژوهی عدالت اهل کتاب. (عباس کلانتری خلیل آباد، فصلنامه علمی اصول فقه، دوره ۴۵، شماره ۲ (پیاپی ۹۳)، شهریور ۱۳۹۲، ص ۱۱۴-۹۷)

۴. تأملی در تفسیر آیه شریفه **﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾**. (محمد حسن احمدی، فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات تفسیری، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۹۲، ص ۴۴-۳۱)

۵. قرآن کریم و موضوع تحریف گری اهل کتاب به ویژه یهود. (علی فتحی، نشریه قرآن شناخت، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، ص ۱۶۷)

۶. مبانی فقهی نکاح مرد مسلمان با زن اهل کتاب. (عبدالله صدیقیان، محمد رضا آیتی، مجله فقه و تاریخ تمدن، سال ششم، شماره ۳ "پیاپی ۲۱"، پاییز ۱۳۸۸، ص ۸۵-۶۵)

۷. «غلو در قرآن» از نگاهی دیگر. (حمیدرضا فهیمی تبار، فصلنامه پژوهش‌های قرآن، دوره ۱۳، شماره ۴۹، شهریور ۱۳۸۶، ص ۱۰۱-۸۵)

اما با توجه به مواجهه زیاد پیامبر ﷺ و مسلمین با اهل کتاب، مسائلی مانند نحوه برخورد و چگونگی رابطه پیامبر و مسلمین با اهل کتاب، چگونگی تبیین عقاید اسلامی به اهل کتاب، چگونگی مبارزه با عقاید باطل و خرافاتی اهل کتاب و... از مباحث مهمی است که کمتر به آن پرداخته شده است.

در سوره مبارکه مائده که از سور مدنی بوده و جزء آخرین سوره‌هایی است که نازل شده در بیش از نه آیه بحث از اهل کتاب شده است و با عباراتی مانند: یا اهل الکتاب، اهل الإنجیل، یهود و النصاری از ایشان یاد شده است.

در این نوشتار سعی شده به روش توصیفی - تحلیلی به تبیین سیره فرهنگی پیامبر ﷺ در برخورد با اهل کتاب با تأکید بر سوره مائده پرداخته شود.

## ۱- مفهوم شناسی «اهل کتاب»

در بسیاری از آیات قرآن کریم، خداوند متعال با تعبیری مانند یا اهل الکتاب (مائده: ۱۵)، «إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» (بقره: ۱۴۴) «الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ» (نساء: ۴۴)، سخن از گروهی به میان آورده که ایمان به کتابی آسمانی غیر از قرآن دارند. لذا می‌توان گفت اهل کتاب اصطلاحی است که بر گروهی از پیروان ادیان معتقد به کتاب آسمانی اطلاق شده که قدر متقین از این اصلاح در فرهنگ اسلامی، یهودیان و مسیحیان هستند. (بجنوردی، ۱۳۸۰: ۴۷۵/۱۰)

از سوی دیگر با توجه گسترده‌گی معنای کفر و اینکه همه منکران رسالت پیامبر ﷺ، قرآن، یا برخی از آموزه‌های دینی مانند معاد متصف به کفر شده‌اند، برخی از فقهای شیعه، اهل کتاب را این‌گونه تعریف کرده‌اند:

اهل کتاب، کسانی هستند که به یکی از کتب آسمانی جز قرآن باور داشته باشند ولی با آمدن اسلام، هم‌چنان بر دین خودباقی مانده و مسلمان نشده‌اند. این گروه با وجودی که به خدا اعتقاد دارند، به دلایلی مانند انکار قرآن یا رسالت پیامبر اکرم ﷺ کافر نامیده می‌شوند. (طباطبایی، ۱۴۰۹: ۶۷/۱)

این گونه فقها، اهل کتاب را کافر دانسته و اصطلاح کافر کتابی را برای ایشان جعل کرده‌اند. (طباطبایی، ۱۴۰۹ق: ۱/۱۵۰)

برخی در مقابل این دیدگاه، اهل کتاب را کافر نمی‌دانند. به عنوان نمونه یکی از معاصرین در تعریف اهل کتاب چنین آورده: «اهل کتاب عبارتند از یهود و نصاری و مجوس که در اصل، دینی اصیل و کتابی آسمانی داشته ولی دینشان منسوخ و کتابشان دستخوش تحریف و تغییر شده است. اینان در قانون اسلام احکام خاصی دارند که مشخص می‌شود جدای از دیگر کافران هستند». (حسینی دشتی، ۱۳۶۹ش: ۳۱۷/۱)

## ۲. شیوه‌های برخورد پیامبر با اهل کتاب

بعد از تعریف اهل کتاب، با توجه به آیات سوره مبارکه مائده، به شیوه‌های برخورد پیامبر ﷺ با اهل کتاب با توجه به منابع تفسیری فریقین می‌پردازیم:

### ۲-۱. تبیین مسائل پنهان شده توسط اهل کتاب

از برخی آیات قرآن چنین استفاده می‌شود که اهل کتاب حقایق زیادی را کتمان می‌کردند، اما پیامبر اکرم ﷺ آنچه را که مورد نیاز کنونی مردم بود (مانند بیان حقیقت توحید و پاکی انبیاء از نسبت‌های ناروایی که در کتب عهدین به آنها داده شده و حکم تحریم ربا و شراب و امثال آن) را بیان نموده است. پاره‌ای از حقایق را که مربوط به امت‌های پیشین و زمانهای گذشته بود و بیان آنها اثر قابل ملاحظه‌ای در تربیت اقوام کنونی نداشته را نیز از ذکر آنها صرف نظر می‌کرد.

از جمله اینکه در آیه ۱۵ سوره مائده می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾. ای اهل کتاب! همانا پیامبر ما به سويتان آمد، در حالی که بسیاری از آنچه را شما از کتاب (آسمانی) پنهان می‌کردید برای شما بیان می‌کند و از بسیاری (خلاف‌ها یا حقایقی که شما پنهان کرده‌اید و فعلاً نیازی به آنها نیست) درمی‌گذرد.

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که یکی از شیوه‌های پیامبر در برخورد با اهل

کتاب، تبیین و اجرای احکامی است که ایشان مخفی کرده و مانع از اجرای آن در جامعه می‌شدند.

در شأن نزول آیه ۴۱ سوره مائده از امام باقر علیه السلام و جماعتی از مفسران این چنین نقل شده: «زنی شرافتمند از یهود خیبر با مردی از اشراف یهود، زنا کرد. این زنا محصنه بود و یهودیان خیبر از سنگسار کردن ایشان دلخوش نبودند. نوشتند به یهودیان مدینه، که این موضوع را از پیامبر گرامی اسلام سؤال کنند، شاید آن بزرگوار، حکم سنگسار را تغییر دهد.

کعب بن اشرف، کعب بن اسید، شعبة بن عمرو، مالک بن صیف، کنانة بن ابی‌الحقیق و ... خدمت او آمده، عرض کردند: حکم زنا محصنه را برای ما بیان کن. فرمود: آیا به حکم من راضی خواهید شد؟ گفتند: آری. جبرئیل نازل شد و حکم سنگسار را بیان کرد و پیامبر گرامی، حکم را به اطلاع آنها رسانید ولی آنها از قبول آن خودداری کردند. جبرئیل گفت: ابن‌صوریا را میان خود و ایشان، قرار ده. ضمناً خصوصیات وی را برای پیامبر وصف کرد. پیامبر فرمود: آیا ابن‌صوریا را که ساکن فدک است و مردی سفید رو و بدون مو و یک چشم است، می‌شناسید؟ گفتند: آری. فرمود: او در میان شما چگونه مردی است؟ گفتند: او عالم‌ترین مردی است که در روی زمین باقی مانده و به دستورات دینی موسی آگاه است. فرمود: به دنبال او بفرستید. آنها شخصی را فرستادند و ابن‌صوریا را بیاورد.

پیامبر گرامی به او فرمود: تو را به خدای یکتایی که تورات را بر موسی نازل کرد و دریا را برای شما شکافت و شما را نجات بخشید و آل‌فرعون را غرق کرد و سایه ابر را بر شما گسترد و ترنجبین و بلدرچین برای شما فرستاد سوگند می‌دهم، آیا در کتاب شما حکم سنگسار کردن در مورد زنا محصنه، وجود دارد؟ گفت: آری. به خدایی که مرا به یاد او افکندی، اگر نمی‌ترسیدم که خدای تورات مرا بسوزاند، دروغ می‌گفتم یا مطلب را تغییر می‌دادم، ولی بگو که این مطلب، در کتاب تو چگونه آمده است؟ فرمود: هنگامی که چهار شاهد عادل، بر این عمل زشت، گواهی دهند و بگویند که آلت تناسلی مرد را - همچون میل در سرمه دان - دیده‌اند،

سنگسار کردن واجب می‌شود. ابن صوری‌ا گفت: در تورات نیز خداوند همین‌طور دستور داده است.

پیامبر به او فرمود: برای اولین بار چگونه حکم خدا را زیر پا گذاشتید؟ پاسخ داد: هرگاه بزرگی زنا می‌کرد، او را وامی‌گذازیدیم و هر گاه بیچاره‌ای زنا می‌کرد، حدّ را بر او جاری می‌کردیم، سرانجام زنا در میان اشراف شایع شد، تا اینکه پسر عموی پادشاه ما نیز زنا کرد. ما او را سنگسار نکردیم. دیگری زنا کرد. شاه می‌خواست او را سنگسار کند، قبیله او گفتند: نباید این مرد را سنگسار کنی، جز اینکه نخست پسر عمویت را سنگسار کنی. در این وقت ما جمع شدیم و گفتیم: باید حکمی درست کنیم که پایین‌تر از سنگسار و در حق شریف و غیر شریف، قابل اجرا باشد. از این رو قرار بر این شد که زنا کاران را چهل ضربه شلاق بزیم و رویشان را سیاه کنیم، آن گاه آنها را وارونه سوار بر الاغی کنیم و در شهر بگردانیم.

یهودیان به ابو صوری‌ا گفتند: تو شایسته نیستی که این مطالب را برای او بگویی، لکن چون غایب بودی نخواستیم از تو غیبت کرده باشیم. ابن صوری‌ا گفت: او مرا به تورات سوگند داد و اگر سوگند نداده بود، این مطالب را با او در میان نمی‌گذاشتم.

پیامبر دستور داد: آن زن و مرد یهودی اشرافی را در جلو در مسجد، سنگسار کردند و گفت: خدایا، من نخستین کسی هستم که حکم تو را - پس از آنکه یهود از بین برده بودند - زنده کردم.» (طبرسی، ۱۳۵۱ ش: ۳۶/۷-۳۳)

فخر رازی نیز اشاره به همین مطلب داشته و می‌نویسد: «خداوند متعال در این آیه دو وصف برای پیامبر آورده:

وصف اول آنکه پیامبر بسیاری از مسائلی را که اهل کتاب مخفی کرده و مانع از اجرای آن در جامعه می‌شدند را بیان می‌کرد. از جمله اینکه اوصاف پیامبر را مخفی می‌کردند تا مردم حضرت را شناسند و از جمله احکامی که مخفی می‌کردند، حکم رجم زنای محصنه بود. و زمانی که حضرت آنان را اسراری که در کتابشان بود خبر می‌داد، این إخبار، إخبار از غیب و به عنوان معجزه از سوی پیامبر بود.

وصف دوم آنکه پیامبر بسیاری از مسائلی را که ایشان مخفی کرده بودند را افشاء

نمی‌کرد و آنان را مورد عفو و رحمت خود قرار می‌داد و علت اینکه برخی از احکام را افشاء می‌کرد این بود که آنان علم حضرت به آنچه مخفی می‌کردند را بدانند و سایر احکام را مخفی نکرده تا رسوا نشوند.» (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ۳۲۷/۱۱)

سیوطی نیز روایتی را از ابن عباس نقل کرده که تصریح دارد حکم رجم از جمله احکامی بود که اهل کتاب آن را مخفی داشته و اجرا نمی‌کردند. (سیوطی، ۱۴۰۴ق: ۲۶۹/۲)

## ۲-۲. تبشیر و تنذیر

نهایت هدف ارسال رسل، دعوت مردم به سوی حق و ارشاد ایشان به چیزی ست که زندگی آنها را نظم داده و آخرت آنها را نیکو می‌گرداند. همه انبیای الهی در این هدف متحد هستند اگرچه فروع دین آنها با یکدیگر متفاوت است. (مغراوی، ۱۴۳۵ق: ۳۲۲/۸)

لذا بشارت دادن افراد با ایمان و نیکوکار به رحمت و پاداش الهی و بیم دادن افراد بی‌ایمان و گنهکار و آلوده از کیفرهای الهی از اهداف بعثت همه انبیاء و وظیفه ایشان بوده است. ولی آنچه اهمیت این بشارت و بیم دادن را در مورد پیامبر اسلام دو چندان می‌کند این موضوع است که در فاصله میان موسی علیه السلام و مسیح علیه السلام پیامبران و رسولانی وجود داشتند، اما در میان حضرت مسیح و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به این شکل نبود، قرآن این دوران را دوران «فترت رسل» نامیده است، و می‌دانیم که در میان دوران مسیح و بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله حدود ششصد سال فاصله بود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ش: ۳۳۱/۴)

ولی طبق آنچه در قرآن به آن اشاره شده (یس: ۱۴) و طبق آنچه مفسران اسلامی گفته‌اند حداقل در میان این دو پیامبر، سه نفر از رسولان آمده‌اند و بعضی عدد آنها را چهار نفر می‌دانند، اما در هر حال میان وفات آن رسولان و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فاصله‌ای وجود داشت و به همین دلیل در قرآن از آن به عنوان دوران فترت یاد شده است. (همان)

فترت در اصل به معنی سکون و آرامش است و به فاصله میان دو جنبش و حرکت یا دو کوشش و نهضت و انقلاب نیز گفته می‌شود. (همان) راغب در مفردات خود گفته: کلمه فتور - که کلمه فترت از آن گرفته شده به معنای آن حالت سستی

است که بعد از فرو نشستن خشم به آدمی دست می‌دهد، و نیز به معنای نرمی بعد از شدت، و نیز به معنای ضعف بعد از قوت است، خدای تعالی این ماده را در کلام خود استعمال کرده و فرمود: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ»، و معنای آمدن رسولی بعد از فترتی از رسولان، این است که رسول ما بعد از مدتی طولانی که هیچ رسولی نفرستادیم آمد. (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ۴۱۱/۵)

در این آیه روی سخن به اهل کتاب است: ای اهل کتاب و ای یهود و نصاری، پیامبر ما در عصری به سوی شما آمد که میان پیامبران الهی، فترت و فاصله‌ای واقع شده بود، پیامبر در این زمان حقایق را برای شما بیان کرد، تا مبادا بگوئید از طرف خدا بشارت دهنده و بیم دهنده به سوی ما نیامد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ش: ۳۳۱/۴)

به گفته مرحوم طبرسی، روی سخن در این آیه به اهل کتاب و مخصوصاً آنهاست که اهل استدلال و بحث هستند، به منظور رام کردن آنها در برابر پیامبر بزرگ خدا می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ»، ای اهل کتاب، پیامبر ما محمد ﷺ به سوی شما آمد تا احکام دین را برای شما بیان کند.

بنابراین آیه سه دلالت دارد:

۱. خداوند پیامبر گرامی خود را به دانشی مسلح کرده که دیگران از آن دانش محرومند.

۲. مسلک جبریان باطل است، زیرا اگر مردم نسبت به کارهای خوب و بد قدرتی نداشتند، در روز قیامت، استدلال می‌کردند که ما قدرتی نداشتیم، نه اینکه بگویند بشارت دهنده و بیم دهنده‌ای نداشتیم تا ما را به پاداش، بشارت و از عذاب بیم دهد.

۳. بدیهی است کسانی در روز قیامت چنین استدلالی پیش خدا می‌کنند که بدانند آمدن پیامبران به صلاح ایشان است و لذا هرگاه پیامبری مبعوث نشد، آنها حق دارند بگویند: رهبر و رهنمایی نداشتیم. اما آنهاست که چنین عملی ندارند، اگرچه پیامبری برای ایشان فرستاده نشود، چنین استدلالی نمی‌توانند بکنند.

(طبرسی، ۱۳۵۱ش: ۲۶۴/۶-۲۶۲)

بنابراین یکی از برخوردهای پیامبر با اهل کتاب، بشارت و انذار است. بشیر و نذیر یعنی پیامبر اسلام ﷺ، افراد با ایمان و نیکوکار را به رحمت و پاداش الهی بشارت داده و افراد بی‌ایمان و گنهکار و آلوده را از کیفرهای الهی بیم می‌دهد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ش: ۳۳۱/۴)

## ۲-۳. عدم هم‌پیمانی با اهل کتاب

مسئله هم‌پیمانی در میان عرب در عصر پیامبر ﷺ رواج کامل داشت و از آن به «ولاء» تعبیر می‌شد. از آنجا که برخی تازه مسلمانان با اهل کتاب چنین عهد و پیمان‌هایی داشتند، خداوند متعال در قرآن کریم مؤمنین را از این کار نهی کرده و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ». (مائده: ۵۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهودیان و مسیحیان را سرپرست و یاور نگیرید، (زیرا) بعضی از آنان یار و یاور بعض دیگرند و هر کس از شما که آنان را ولیّ خود قرار دهد پس قطعاً از آنان است. همانا خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

بسیاری از مفسران نقل کرده‌اند که بعد از جنگ بدر، عبادۀ بن صامت خزرجی خدمت پیامبر رسید و گفت: من هم پیمانی از یهود دارم که از نظر عدد زیاد و از نظر قدرت نیرومندند، اکنون که آنها ما را تهدید به جنگ می‌کنند و حساب مسلمانان از غیر مسلمانان جدا شده است من از دوستی و هم‌پیمانی با آنان براءت می‌جویم، هم پیمان من تنها خدا و پیامبر او است، عبد الله بن ابی گفت: ولی من از هم‌پیمانی با یهود براءت نمی‌جویم، زیرا از حوادث مشکل می‌ترسم و به آنها نیازمندم، پیامبر ﷺ به او فرمود: آنچه در مورد دوستی با یهود بر عبادۀ می‌ترسیدم، بر تو نیز می‌ترسم (و خطر این دوستی و هم‌پیمانی برای تو از او بیشتر است) عبد الله گفت: چون چنین است من هم می‌پذیرم و با آنها قطع رابطه می‌کنم، آیات فوق نازل شد و مسلمانان را از هم‌پیمانی با یهود و نصاری بر حذر داشت.

(ثعلبی، ۱۴۲۲ق: ۷۶/۴)

اولیاء جمع ولی از ماده ولایت به معنی نزدیکی فوق العاده میان دو چیز است که به معنی دوستی و نیز به معنی هم پیمانی و سرپرستی آمده است، ولی با توجه به شان نزول آیه و سایر قرائنی که در دست است، منظور از آن در اینجا این نیست که مسلمانان هیچ گونه رابطه تجاری و اجتماعی با یهود و مسیحیان نداشته باشند بلکه منظور این است که با آنها هم پیمان نگردند و در برابر دشمنان به دوستی آنها تکیه نکنند.

جالب اینکه در اینجا بر عنوان اهل کتاب تکیه نشده، بلکه به عنوان یهود و نصاری از آنها نام برده شده است، شاید اشاره به این است که آنها اگر به کتب آسمانی خود عمل می کردند هم پیمانان خوبی برای شما بودند، ولی اتحاد آنها به یکدیگر روی دستور کتابهای آسمانی نیست بلکه روی اغراض سیاسی و دسته بندی های نژادی و مانند آن است.

سپس دلیل این نهی را چنین بیان می کند: «هر یک از آن دو طایفه، دوست و هم پیمان هم مسلکان خود هستند. یعنی تا زمانی که منافع خودشان و دوستانشان مطرح است، هرگز به شما نمی پردازند. روی این جهت، هر کس از شما طرح دوستی و پیمان با آنها بریزد، از نظر تقسیم بندی اجتماعی و مذهبی جزء آنها محسوب خواهد شد. و شک نیست که خداوند چنین افراد ستمگری را که به خود و برادران و خواهران مسلمان خود خیانت کرده و بر دشمنانشان تکیه می کنند، هدایت نخواهد کرد.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ ش: ۴/۴۱۰)

لذا خدای سبحان در این آیات مؤمنین را از اینکه یهود و نصارا را اولیای خود بگیرند، بر حذر داشته و با شدیدترین لحن تهدیدشان می کند و در یک پیشگویی، به آینده امر امت در اثر این موالات و دوستی با دشمنان خبر می دهد و می فرماید که اگر چنین کنید بنیه دینی خود را از دست می دهید و آن وقت است که خدای تعالی مردمی دیگر برمی انگیزد که قائم به امر دین شوند و بنیه دین را بعد از انهدام به حالت اصلی و اولیش برگردانند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵/۶۰۳)

بدیهی است که مسلمان از هیچ غیر مسلمانی نباید کمک بخواهد. علت اینکه

فقط یهودیان و مسیحیان را یاد می‌کند، این است که هر گاه یاری خواستن از اینها ممنوع شود، از سایر کفار نیز نمی‌توان یاری خواست. (طبرسی، ۱۳۵۱ش: ۷۳/۷)

## ۲-۴. مجادله با اهل کتاب

اصولا در محیط‌های آلوده که اکثریت آن را افراد فاسق و آلوده به گناه تشکیل می‌دهند گاهی مقیاس حق و باطل آن چنان دگرگون می‌شود که عقیده پاک و عمل صالح، زشت و قابل انتقاد می‌گردد، و عقائد و اعمال نادرست، زیبا و شایسته تحسین جلوه می‌کند، این خاصیت همان مسخ فکری است که بر اثر فرو رفتن در گناه و خو گرفتن به آن به انسان دست می‌دهد.

گویند: جمعی از یهودیان نزد پیامبر گرامی آمده، از او پرسیدند که به کدامیک از پیامبران خدا ایمان دارد. فرمود: به خدا و قرآن و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و ... نازل شده ایمان دارم و در برابر خداوند تسلیم. وقتی که نام عیسی را برد، گفتند: به خدا، اهل هیچ دینی را در امور دنیا و آخرت، گمراه‌تر از شما ندیده‌ایم و هیچ دینی بدتر از دین شما نیست. (طبرسی، ۱۳۵۱ش: ۹۵/۷)

در اینجا خداوند، پیامبر خود را امر می‌کند که با ایشان به بحث پردازد. از این رو می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَتَّقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ﴾. (مائده: ۵۹) بگو: ای اهل کتاب، آیا به خاطر اینکه به خدا ایمان آورده، او را به صفات برجسته‌ای که در خور مقامش هست می‌شناسیم و از آنچه در خور ذات و صفاتش نیست، منزّه می‌کنیم، و نیز ایمان آورده‌ایم به قرآن و کتبی که بر انبیای پیشین نازل شده است؛ ما را مورد انکار قرار می‌دهید و به ما غضب می‌کنید و از ما تنفر دارید؟!

زجاج می‌گوید: یعنی آیا تنفر شما از ما، جز به خاطر ایمان ما و فسق شماست؟! شما ایمان ما را نمی‌پسندید، با اینکه می‌دانید ما بر حق هستیم. علت آن فسق شماست که به خاطر جاه طلبی و جمع‌آوری مال و ثروت، بر دین خود باقی مانده‌اید. (طبرسی، ۱۳۵۱ش: ۹۶/۷)

به گفته رشید رضا، استفهام در آیه برای انکار و مجادله است به این معنا که خداوند به پیامبر ﷺ می‌فرماید اهل کتاب را مورد خطاب قرار داده و با ایشان

احتجاج کن و به ایشان بگو آنچه موجب کراهت شما از ما شده، اعتقاد به یگانگی خداوند و اثبات صفات کمال برای او و ایمان به انبیاء و کتب سابقه است. و این اعتقادات مورد مدح خداوند است. (رشید رضا، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۴۴۶)

بنابراین معنای آیه این گونه می شود: ایمان به خدا و پیامبر و انبیاء سابق مورد تنفر و کراهت نیست. زیرا ایمان به خدا در رأس تمامی طاعات است و ایمان به پیامبر و انبیاء سابق، حق و صدق است. زیرا راه تصدیق انبیاء در ادعای رسالت و نبوت، معجزه است و هنگامی که این معجزه در دست پیامبر اسلام باشد، واجب است که به رسول بودن او حکم کنیم. اما ایمان به بعض انبیاء الهی و انکار بعض دیگر موجب تناقض شده و باطل است. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ق: ۱۲/۳۸۹)

در حقیقت این آیه اشاره به گوشه ای دیگر از لجاجت ها و تعصب های بی مورد یهود می کند که برای غیر خود و غیر آئین تحریف شده خویش هیچ گونه ارزشی قایل نبودند و به خاطر همین تعصب شدید، حق در نظر آنها باطل و باطل در نظر آنان حق جلوه می کرد. ولی باید توجه داشت که آیه همه اهل کتاب را مورد انتقاد قرار نمی دهد، بلکه حساب اقلیت صالح را با کلمه اکثر جدا کرده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ش: ۴/۴۴۲)

## ۲-۵. هشدار به اعمال نادرست اهل کتاب

یکی دیگر از شیوه های برخورد پیامبر ﷺ با اهل کتاب، مقایسه عقائد تحریف شده و اعمال نادرست ایشان و کیفرهایی که دامنگیر آنها گردیده است با وضع مؤمنان راستین و مسلمان است تا روشن گردد کدام یک از این دو گروه درخور انتقاد و سرزنش هستند. این شیوه یک پاسخ منطقی است که برای متوجه ساختن افراد لجوج و متعصب به کار می رود. در این مقایسه چنین می گوید: «قُلْ هَلْ أَنْبِئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ» (مائده: ۶۰) ای پیامبر به آنها بگو آیا ایمان به خدای یگانه و کتب آسمانی داشتن درخور سرزنش و ایراد است، یا اعمال ناروای کسانی که گرفتار آن همه مجازات الهی شدند. به آنها بگو آیا شما را آگاه کنم از کسانی که پاداش کارشان در پیشگاه خدا از این بدتر است. شک نیست که ایمان به خدا و کتب

آسمانی، چیز بدی نیست. اینکه در آیه ایمان به خدا و کتب آسمانی را با اعمال و افکار اهل کتاب مقایسه کرده و می‌گوید: کدامیک بدتر است، در حقیقت یک نوع کنایه می‌باشد، همانطور که گاهی می‌بینیم فرد ناپاکی از فرد پاکی انتقاد می‌کند، او در جواب می‌گوید: آیا پاکدامنان بدترند یا آلودگان؟

سپس به تشریح این مطلب پرداخته و می‌گوید: ﴿مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرْدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبْدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَاناً وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾. (مائده: ۶۰) آنها که بر اثر اعمالشان مورد لعن و غضب پروردگار واقع شدند و آنان را به صورت میمون و خوک مسخ کرد، و آنها که پرستش طاغوت و بت نمودند، مسلماً این چنین افراد، موقعیتشان در این دنیا و محل و جایگاهشان در روز قیامت بدتر خواهد بود، و از راه راست و جاده مستقیم گمراه‌ترند.

در حقیقت این آیه دستوری است که خداوند به نبی خود داده که وی کفاری را که دین اسلام را مورد استهزا قرار می‌دادند از راه تسلیم مؤاخذه نماید، و در محاوره و استدلال با آنان راه انصاف را پیش گیرد تا زودتر آنان را قانع و یا ساکت کند، و آن راه این است که بگو ما تسلیم گفته شما شده و قبول می‌کنیم که ایمان به خداوند غلط و شر است، لیکن اگر بنا شود شر و غلط رسوا و استهزا شود نخست باید چیزی را به و مسخره نگرفت که از هر شری بدتر و از هر غلطی غلط‌تر است و آن راه و روش خود شما است، و به فرضی که ما گمراه باشیم شما از ما گمراه‌تر هستید، برای اینکه لعنت خداوند شامل حال شما است و مسخ شدگانی به میمون و خوک از ملت شما و پرستندگان طاغوت از شمایند.

منظور از مثوبة در اینجا به معنای ثواب و اجر نیست، بلکه به معنای مطلق پاداش است، چه خوب و چه بد، و بعید هم نیست که کنایه باشد از عاقبت یا صفتی که لازم و غیر قابل زوال است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۱/۶)

به گفته فخر رازی خداوند متعال در این آیه سه نوع از صفات اهل کتاب را ذکر کرده است:

- (۱) لعنت خداوند بر ایشان
- (۲) غضب خداوند بر ایشان
- (۳) ایشان را مسخ کرده و تبدیل به میمون و خوک کرد.

ایشان در ادامه می‌نویسد: «بسیاری از مفسران معتقدند، یهودیانی که با حیل‌های شرعی قداست روز شنبه را شکستند، به میمون تبدیل شدند و مسیحیانی که مائده آسمانی عیسی را منکر شدند، به خوک تبدیل گشتند.» (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ۱۲/۳۹۰)

## ۲-۶. پاسخ به اعتقادات باطل اهل کتاب

تاریخ نشان می‌دهد که یهود زمانی در اوج قدرت زندگی می‌کرد و بر قسمت مهمی از دنیای آباد آن زمان حکومت داشتند، که زمان حضرت داود و حضرت سلیمان بن داود را به عنوان نمونه می‌توان یادآور شد و در اعصار بعد قدرت آنها با نوسان‌هایی ادامه داشت، ولی با ظهور اسلام مخصوصاً در محیط حجاز ستاره قدرت آنها افول کرد و مبارزه پیامبر ﷺ با یهود بنی النضیر و بنی قریظه و یهود خیبر موجب نهایت تضعیف آنها گردید، در این موقع بعضی از آنها با در نظر گرفتن قدرت و عظمت پیشین، از روی استهزاء گفتند: دست خدا به زنجیر بسته شده و به ما بخششی نمی‌کند. گوینده این سخن طبق نقل بعضی از مفسران فنحاص بن عازورا رئیس بنی قینقاع یا نباش بن قیس طبق نقل بعضی دیگر بوده است. (قرطبی، ۱۳۶۴ش: ۶/۲۳۸؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹ق: ۳/۱۳۳؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۲/۲۹۶) و از آنجا که بقیه نیز به گفتار او راضی بودند، قرآن این سخن را به همه آنها نسبت داده، می‌گوید: یهود گفتند دست خدا به زنجیر بسته شده!" (قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ). (مائده: ۶۴)

باید توجه داشت که ید در لغت عرب به معانی زیادی اطلاق می‌شود که یکی دست است و دیگری نعمت و قدرت و زمامداری و حکومت و تسلط می‌باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۲۶: ۸۹۰-۸۸۹) البته معنی اصلی همان دست می‌باشد. و از آنجا که انسان بیشتر کارهای مهم را با دست خود انجام می‌دهد، به عنوان کنایه در معانی دیگر به کار رفته است، همان‌طور که کلمه دست در زبان فارسی نیز چنین است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ش: ۴/۴۵۰)

در این که مراد یهود از این سخن چه بوده دو احتمال وجود دارد:

۱. احتمال دارد این مطلب را یهودیان از این جهت گفته باشند که معتقدند:

خداوند گاهی سخی است و گاهی بخیل. از اینرو خداوند، این مطلب را از آنها بنحو تعجب آوری نقل و دروغ گویی آنان را ثابت می‌کند.

۲. ممکن است یهودیان این مطلب را بطور مسخره گفته باشند، زیرا می‌دیدند که پیامبر و اصحابش به خصوص در اوایل ورود به مدینه بهره‌ای از مال دنیا ندارند. البته از مردمی که به حضرت موسی می‌گفتند: همان‌طوری که بت‌پرستان دارای خدایانی هستند، برای ما نیز خدایی معین کن و سرانجام هم گوساله سامری را خدای خود پنداشتند، بعید نیست که بگویند: خدا گاهی سخی و گاهی بخیل است. حسین بن علی مغربی گوید: گروهی از یهودیان مصر به من گفتند که برخی از یهودیان همین عقیده را دارند. (طبرسی، ۱۳۵۱ش: ۱۰۹/۷)

علامه طباطبایی علاوه بر دو احتمال فوق، یک وجه دگر نیز در تفسیر آیه ذکر نموده ولی به هر سه وجه ایرادتی را بیان نموده و در نهایت وجه چهارمی را بیان می‌کند که به اعتقاد ایشان خالی از اشکال می‌باشد.

وی در تفسیر جمله «قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» می‌نویسد: «در مورد اینکه یهود به چه مناسبت این کلمه کفرآمیز را گفته‌اند چند وجه است:

**وجه اول:** ملت و دین یهود، نسخ در احکام دین را جایز نمی‌دانسته و لذا به نسخ تورات به هیچ وجه رضا نمی‌داد و زیر بار این حرف که تورات به وسیله انجیل نسخ شود نمی‌رفت و یکی از اعتراضات و نقاط ضعفی را هم که در دین اسلام می‌دیدند و به رخ مسلمین می‌کشیدند این بود که می‌گفتند شما مسلمین پیرو کتابی هستید که بعضی از آیاتش بعضی دیگر را نسخ می‌کند، و نیز از همین جهت بداء را هم برای خدای تعالی در امور تکوینی جایز نمی‌دانستند و آن را هم یکی دیگر از نقاط ضعف اسلام و قرآن می‌دانستند، چون از بعضی از آیات قرآن بداء استفاده می‌شود. و بعید نیست که آیه شریفه مورد بحث در مقام بیان همین عقیده یهود باشد. لیکن جوابی که خدای تعالی از این گفتار یهود داده با این احتمال نمی‌سازد چون در جوابشان می‌فرماید: «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» و از این جواب استفاده می‌شود که یهود این گفتار ناروا را درباره روزی دادن خدا گفته‌اند.

**وجه دوم:** یهودیان وقتی دیدند مسلمین در فقر و تنگدستی و دشواری به سر می‌برند، لذا این حرف را راجع به مؤمنین زده‌اند و غرضشان از این حرف استهزا به خدای تعالی بوده و می‌خواسته‌اند بگویند (العیاذ باللّٰه) خدا قادر نیست بر اینکه فقر را از بین مؤمنین زایل کند و ایشان را بی‌نیاز ساخته و از ذلت فقر نجات دهد. این وجه هم خالی از اشکال نیست، زیرا بودن این کلمه کفرآمیز یهود راجع به فقر مؤمنین با اینکه این آیه در سوره مائده است و این سوره در روزگار وسعت و رفاه نسبی مسلمین نازل شده سازگار نیست.

**وجه سوم:** یهود این حرف را برای این زده که آن روز خداوند ایشان را گرفتار قحطی و خشک سالی کرده و در نتیجه نظام و شیرازه زندگی‌شان مختل و از هم گسیخته بوده است و آنان از باب شکوه از اوضاع خود این کلمات کفرآمیز را می‌زده‌اند. و این وجه خیلی بعید نیست و روایاتی هم که متصدی بیان شان نزول آیات قرآنی است آن را تأیید می‌کند لیکن اشکالی که دارد این است که سیاق آیات با آن سازگار نیست. چراکه این آیات در مقام نقل کلماتی که یهود در شکوه از اوضاع خود برای خود گفته نیست بلکه در مقام این هستند که خرده‌گیری‌های یهود را از مسلمین حکایت کنند.

**وجه چهارم:** که از همه وجوه به نظر نزدیک‌تر است، این است که گفته شود وقتی امثال و نظائر آیات: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» (بقره: ۲۴۵) و «وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» (مزل: ۲۰) به گوش یهود رسیده آن آیات را بهانه کرده و خواسته‌اند مسلمین را مسخره کنند و بگویند این چه خدایی است که برای ترویج دین خود و احیای آن این قدر قدرت مالی ندارد که حاجت خود را رفع کند، و ناچار دست حاجت و استقراض به سوی بندگان خود دراز می‌کند؟! و این وجه علاوه بر اینکه از وجوه سابق به نظر نزدیک‌تر است مورد تأیید روایات شان نزول هم هست.

به هر تقدیر این حرف یعنی نسبت دست بسته بودن در پاره‌ای از حوادث به خدا دادن، خیلی از یهود و معتقدات دینیش که هم اکنون در تورات موجود است دور نیست. چه تورات جایز می‌داند پاره‌ای از امور، خدای سبحان را به عجز در

آورد و سد راه و مانع پیشرفت بعضی از مقاصدش بشود، مثلاً جایز می‌داند که انسانهای قوی جلوی خواسته خداوند را بگیرند کما اینکه از خلال داستانهایی که از انبیای سلف مانند آدم و غیر آن نقل می‌کند به خوبی استفاده می‌شود. آری صرفنظر از اینکه در خصوص آیه مورد بحث ممکن است غرض یهود استهزا بوده، لیکن عقایدی که هم اکنون از یهود در دست است جایز می‌داند که چنین نسبت‌های ناروایی به خدای تعالی بدهند که ساختش مقدس و منزّه از آن است». (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ۴۶/۶-۴۵)

فخر رازی نیز ضمن بیان سه وجه آخر، دو وجه دیگر ذکر می‌کند:

**وجه اول** - ایشان مانند برخی از فلاسفه اعتقاد داشتند که خداوند قادر به تغییر و تبدیل حوادث عالم نیست.

**وجه دوم** - یهود اعتقاد داشتند که خداوند بیش از آنچه اکنون ما را عذاب می‌کند، قادر نیست عذاب کند. (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ۱۲/۳۹۴-۳۹۳)

خداوند در پاسخ آنها نخست به عنوان نکوهش و مذمت از این عقیده ناروا می‌گوید: دست آنها در زنجیر باد، و به خاطر این سخن ناروا از رحمت خدا به دور گردند «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا». سپس برای ابطال این عقیده ناروا می‌گوید: هر دو دست خدا گشاده است، و هر گونه بخواهد و به هر کس بخواهد می‌بخشد. «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» نه اجباری در کار او هست، نه محکوم جبر عوامل طبیعی و جبر تاریخ می‌باشد، بلکه اراده او بالاتر از هر چیز و نافذ در همه چیز است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ش: ۴/۴۵۱)

مرحوم طبرسی در مورد جمله «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ» اقوال زیر را نقل می‌کند:

۱- حسن گوید: خداوند خبر می‌دهد که دست آنها در جهنم بسته است. جبایی نیز همین قول را برگزیده است. مقصود این است که خداوند به کیفر این گناه، آنها را دست بسته، گرفتار جهنم می‌سازد.

۲- ابو مسلم گوید: این جمله دعاست. مثل «قاتله الله» (خدا او را بکشد) بنا بر این مقصود این است که ما را تعلیم دهد که آنها را نفرین کنیم. چنان که به ما یاد می‌دهد که «انشاء الله» بگوییم.

۳- زجاج گوید: مقصود این است که آنها خود بخیل هستند و از آنها بخیل تر در دنیا پیدا نشود. ما هرگز یهودی غیر بخیلی ندیده ایم. (طبرسی، ۱۳۵۱ش: ۱۰۹/۷)

در ضمن یهود لفظ ید را با صیغه مفرد آورده بودند، اما خداوند در پاسخ آنها ید را به صورت تثنیه می آورد و می گوید: دو دست خدا گشاده است و این علاوه بر تاکید مطلب کنایه لطیفی از نهایت جود و بخشش خدا است، زیرا کسانی که زیاد سخاوتمند باشند، با هر دو دست می بخشند، به علاوه ذکر دو دست کنایه از قدرت کامل و شاید اشاره ای به نعمتهای مادی و معنوی، یا دنیوی و اخروی نیز بوده باشد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ش: ۴/۴۵۱)

برخی دیگر از مفسرین گفته اند: «در ادبیات عرب دست کنایه است از قدرت و دو دست کنایه است از کمال قدرت و از همین جهت خدای تعالی بصورت تثنیه آورد تا به کمال قدرت خود اشاره کرده باشد همان گونه که در آیه ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ نیز برای افاده همین معنا به صورت تثنیه آورد، عرب هم وقتی می خواهد در سلب قدرت از کسی مبالغه کند و بگوید فلانی به هیچ وجه قدرت بر آن عمل و حق مداخله در آن را ندارد می گوید: «لا یدین بها له» یعنی فلانی هیچ گونه اختیاری در آن کار ندارد.» (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ۶/۴۷)

آری، یهود در دنیای قبل از اسلام خود را اشرف ملل می دانست و سیادت و تقدم بر سایر اقوام را حق مسلم خود می پنداشت و خود را اهل کتاب، و سایر اقوام آن روز را امی و بی سواد و وحشی می نامید. و به دنیای آن روز فخر می فروخت و ربانین و احبار خود را به رخ عالمیان می کشید و به علم و حکمت خود می بالید. لیکن دوران آن سیادت خیالی و تمدن تو خالی سر آمد و آوازه پیغمبری که از قریش یعنی منحط ترین اقوام که همواره در برابر علم یهود و دانشمندان شان سر فرود می آورد مبعوث شده بود و همچنین آوازه کتاب وی گوش یهود را خراش داد، مخصوصاً وقتی در آن کتاب نظر کرده و آن را کتابی آسمانی و مهیمن، یعنی ناظر بر سایر کتب آسمانی یافت و دید که کتابی است سرشار از حق و حقیقت و مشتمل

بر عالی‌ترین تعلیمات روحی و کامل‌ترین طریق هدایت، بیش از پیش به ذلت و بی‌ارجی کتاب خود که سال‌ها به رخ عالمیان می‌کشید پی برد، لا جرم از آن خواب و خیال بیدار شده و به خود آمد در حالی که هر لحظه به خشم درونی و کفر و طغیان‌اش افزوده می‌شد. (همان)

## ۷-۲. مبارزه با افکار غلو آمیز

«غلو» به معنای افراط، ارتفاع، بالا رفتن و تجاوز از حد و حدود چیزی است. (راغب اصفهانی، ۱۴۲۶ق: ۶۱۳) بنابراین، هر گاه این کلمه در مورد اعتقادات دینی و مذهبی به کار رود، به آن معناست که انسان چیزی را که به آن اعتقاد دارد، از حد خود بسیار فراتر ببرد. اهل کتاب در مورد انبیا و احبار و راهبان خود غلو کرده و ایشان را تا مقام ربوبیت بالا برده و در برابر آنان به نحوی که جز برای خدا شایسته نیست خضوع می‌کرده‌اند، خدای متعال در آیه ۷۷ سوره مائده آنان را به زبان نبی خود از آن نهی کرده و می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» (ای پیامبر! بگو: ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق غلو نکنید و از هوس‌های گروهی که پیش از این گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و (اکنون نیز) از راه حق منحرفند، پیروی نکنید.)

در این آیه به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که به دنبال روشن شدن اشتباه اهل کتاب در زمینه غلو درباره پیامبران الهی با استدلال‌ات روشن از آنها دعوت کند که از این راه رسماً بازگردند.

البته غلو نصاری روشن است و اما در مورد غلو یهود که خطاب یا أَهْلَ الْكِتَابِ شامل آنها نیز می‌شود بعید نیست که اشاره به سخنی باشد که درباره عزیر می‌گفتند و او را فرزند خدا می‌دانستند. (توبه: ۳۰) و از آنجا که سرچشمه غلو غالباً پیروی از هوا و هوس گمراهان است، برای تکمیل این سخن می‌گوید: از هوسهای اقوامی که پیش از شما گمراه شدند و بسیاری را نیز گمراه کردند و از راه مستقیم منحرف گشتند، پیروی نکنید. (مائده: ۷۷) این جمله در حقیقت اشاره به چیزی است که در تاریخ مسیحیت نیز منعکس است که مسئله تثلیث و غلو درباره حضرت مسیح ﷺ

در قرون نخستین مسیحیت در میان آنها وجود نداشت بلکه هنگامی که بت پرستان هندی و مانند آنها به آئین مسیح علیه السلام پیوستند، چیزی از بقایای آئین سابق را که تثلیث و شرک بود به مسیحیت افزودند و لذا می بینیم که ثالوث هندی (ایمان به خدایان سه گانه برهما، فیشنو، سیفا) از نظر تاریخی قبل از تثلیث مسیحیت بوده است و در حقیقت این انعکاسی از آن است، در آیه ۳۰ سوره توبه نیز پس از ذکر غلو یهود و نصاری درباره عزیر و مسیح علیه السلام می خوانیم «يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ» گفتار آنها شبیه سخنان کافران پیشین است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ ش: ۴۲/۵)

مرحوم طبرسی، تفریط را هم نوعی غلو دانسته و در تفسیر آیه مورد بحث، قول خداوند متعال را این گونه بیان می فرماید: از حدی که خداوند معین کرده است، تجاوز نکنید و به افراط و تفریط نگرائید. بدیهی است که هر دو جانب افراط و تفریط، فساد است و حد وسط میان آن دو دین خدا است. لذا خداوند متعال در ادامه می فرماید: ای اهل کتاب، با تجاوز از حق، در دین خود غلو نکنید که از دسترسی به حق محروم خواهید شد. غلو مسیحیان درباره عیسی، ادعای خدایی او و غلو یهودیان درباره عیسی تکذیب او و نسبت زشت زنا زاده به او دادن است.

در نتیجه منظور از «قوم»، یهودیان و مسیحیانی است که پیش از عصر پیامبر می زیسته و پیشوایان گمراهی بوده اند. و چون خطاب آیه به معاصران پیامبر است، آنها را از اینکه پیرو هوی و هوس و مذاهب باطل نیاکان خود باشند و کور کورانه از آنها تقلید کنند، منع می کند. (طبرسی، ۱۳۵۱ ش: ۱۳۶/۷)

در این آیه دو بار جمله ضلوا درباره کفاری که اهل کتاب، غلو را از آنها اقتباس کردند تکرار شده است، در مورد این تکرار، دو قول است:

- ۱- زجاج گوید: آنها بواسطه گمراه کردن دیگران گمراه شدند.
- ۲- آنها بواسطه کفرشان به عیسی، گمراه شدند و بواسطه کفرشان به محمد دیگران را گمراه کردند. (همان)

زیرا کسی که سعی می کند دیگران را هم به گمراهی بکشاند در حقیقت از همه کس گمراه تر است، چرا که نیروهای خود را در مسیر بدبختی خویش و دیگران تلف کرده و بار مسئولیت گناهان دیگران را نیز بر دوش کشیده است. آیا کسی که

در جاده مستقیم قرار گرفته هرگز حاضر می‌شود که علاوه بر بار گناه خویش بار گناه دیگران را نیز بر دوش بکشد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ ش: ۴۲/۵)

در این جا سؤالی پیش می‌آید، و آن اینکه: چرا در این آیه غلو را مقید کرد به غلو باطل و غیر حق؟ مگر غلو صحیح و حق هم داریم؟

برخی از مفسرین غلو را به دو قسم حق و باطل تقسیم کرده‌اند: غلو حق، فحوص از حقایق و جستجو از معانی و تلاش در تحصیل دلیل و برهان است آن‌گونه که متکلمین انجام می‌دهند. و غلو باطل، تجاوز از حق و پیروی از هوای نفس و کنار گذاشتن ادله است آن‌گونه که اهل بدع و ضلال انجام می‌دهند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۶۶۶/۱)

شبهه همین کلام از فخر رازی نیز بیان شده است. (فخر رازی، ۱۴۲۰ ق: ۴۱۰/۱۲)

علامه طباطبایی ضمن ردّ این تقسیم بندی می‌فرماید: «این تعبیر در حقیقت تقييد نیست بلکه تاکيد و یادآوری لازمه معنا است با خود آن، تا شنونده از آن لازم غفلت نورد، و اگر هم کسی دچار غلو شده، بداند که از اثر سوء آن غفلت کرده و یا به چیز دیگری نظیر غفلت مبتلا شده است.» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱۲/۶)

### نتیجه‌گیری

از نحوه برخورد پیامبر با اهل کتاب نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله با اهل کتاب بیشتر جنبه فرهنگی داشته و حضرت درصدد تصحیح اعتقادات باطل ایشان و تبیین مسائل برای ایشان بوده است.
۲. برخورد پیامبر با اهل کتاب مرحله به مرحله بوده است. به این صورت که در مرحله اول به تبیین مسائلی پرداخته می‌شد که اهل کتاب مخفی می‌کردند، سپس تبشیر و انذار ایشان پرداخته و در مرحله عملی نیز علاوه بر عدم هم‌پیمانی با ایشان، به مجادله با ایشان پرداخته و نسبت به اعمال نادرست آن‌ها هشدار دارد و به اعتقادات باطل ایشان پاسخ داده و در نهایت نیز به مبارزه با افکار غلوآمیز آن‌ها پرداختند.
۳. از آنچه گفته شد مشخص می‌شود که سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در برخورد با اهل کتاب، منحصر در تصحیح اعتقادات و تبیین عقاید حقّه نبوده و حضرت برخورد عملی و هشدارآمیز هم با ایشان داشته است.

## فهرست منابع

### - قرآن کریم

۱. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (۱۴۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیة، اول.
۲. ثعلبی، احمد بن محمد، (۱۴۲۲ق)، الكشف والبيان المعروف بتفسير الثعلبی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، اول.
۳. حسینی دشتی، سید مصطفی، (۱۳۶۹ش)، معارف و معاریف، قم: اسماعیلیان، اول.
۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۲۶ق)، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: طلیعة النور، اول.
۵. رشید رضا، محمد، (۱۳۵۴ق)، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، بیروت: دار المعرفة، اول.
۶. زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل وعیون الأقوال فی وجوه التأویل، بیروت: دار الکتب العربی، سوم.
۷. سیوطی، عبدالرحمان بن ابی بکر، (۱۴۰۴ق)، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، اول.
۸. طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۷۴ش)، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم: محمد باقر موسوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، پنجم.
۹. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، (۱۴۰۹ق)، العروة الوثقی فیما تعم به البلوی، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، دوم.
۱۰. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۵۱ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجم: نوری همدانی، تهران: فراهانی، اول.
۱۱. فخر رازی، محمد بن عمر بن حسین، (۱۴۲۰ق)، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: دار إحياء التراث العربی، سوم.
۱۲. قرطبی، محمد بن أحمد، (۱۳۶۴ش)، الجامع لأحكام القرآن، تهران: ناصر خسرو، اول.
۱۳. مغراوی، محمد بن عبدالرحمان، (۱۴۳۵ق)، التدبیر والبيان فی تفسیر القرآن بصحیح السنن، بیروت: بی نا، اول.
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱ش)، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۱۵. موسوی بجنوری، کاظم، (۱۳۸۰ش)، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.